

سیمای گشتاسپ در روایات دینی و ملی ایران*

مهین مسرت**

E-mail: m-masarat2007@yahoo.com

چکیده

گشتاسپ که یکی از پادشاهان کیانی بوده است، در روایات دینی و ملی ایران جایگاهی شایان توجه دارد. او به دلیل برخوردار بودن از دو جنبه مهم و اساسی در زندگی‌اش یعنی پذیرش دین بهی و نیز نقش آفرینی در داستان حماسی و جنگ با ارجاسپ تورانی، از شخصیت‌های نام‌آوری است که در شاهنامه فردوسی نیز مفصلاً بدو پرداخته شده است. برای دانستن پیشینه داستان گشتاسپ و منشأ و خاستگاه آن و آگاهی از منابعی که مورد استفاده و استناد مستقیم یا غیرمستقیم فردوسی واقع شده است، مراجعه به متون کهن ایرانی از جمله: اوستا، برخی از متنهای مهم پهلوی و در کنار آنها، گشتاسپ نامه دقیقی که فردوسی آن را عیناً در شاهنامه خود گنجانده، ضروری می‌نماید. در این مقاله، هدف اصلی، بررسی تطبیقی داستان گشتاسپ از دوران کهن تا زمان فردوسی است، با این اندیشه که حدود تأثیر و تأثر متقابل روایات در متون دینی و ملی تا حد امکان نمایانده شود.

واژه‌های کلیدی: گشتاسپ، زرتشت، دین، حماسه، اوستا، متون پهلوی، شاهنامه.

* - تاریخ وصول ۸۴/۷/۱۳ تأیید نهایی ۸۴/۱۲/۷

این مقاله برگرفته از رساله دکتری به راهنمایی جناب آقای دکتر بهمن سرکاراتی استاد گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز است.

** - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

پیشینه داستان گشتاسپ در متون کهن دینی و غیر دینی

نام گشتاسپ بیش از سایر پادشاهان کیانی در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است. نام او در اوستا به صورت ویشتاسپ (*vištāspa-*) به معنی دارنده اسب رمنده یا «دارنده اسبهای گشوده (از گردونه) است.»* جزء اول نام ویشتاسپ یعنی ویشت (*višta -*) که به معنی رمنده است با آنچه که در آبان یشت فقره ۸ آمده یعنی دارنده اسبهای تندرو، تا اندازه‌ای مناسبت دارد. (حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۱۰؛* از افادات استاد سرکاراتی)

کهن‌ترین بخش اوستا به «گاهان» موسوم است که در آن، اشارات چندی به داستان گشتاسپ به چشم می‌خورد. عمده مطالب ذکر شده در گاهان راجع به گشتاسپ حول این محورها می‌گردد:

زرتشت از درگاه اهورامزدا می‌خواهد که توفیق کامروایی و رسیدن به آرزوها را به گشتاسپ ارزانی دارد و برای خود نیز توفیق رواج بخشیدن به دین مزدا را می‌طلبد. (گات‌ها، یسناها ۲۸، بند ۷، ص ۶)

گشتاسپ در گسترش دادن دین و آیین اهورایی، دوست زرتشت خوانده شده است که با آمادگی خود، خشنودی زرتشت را فراهم کرده است و اهورامزدا او را از زندگی جاودانی برخوردار خواهد کرد. (همان، یسناها ۴۶، بندهای ۱۴-۱۳، ص ۱۰۴)

در قسمتی دیگر از گاهان چنین آمده که گشتاسپ با داشتن مقام شهریار، دین و آیین اهورایی را پذیرفت و با منش نیک خود، خشنودی اهورامزدا را پاک را به دست آورد. (همان، یسناها ۵۱، بند ۱۶، ص ۱۴۴)

و در بخش دیگر چنین می‌خوانیم که زرتشت، از پرتو راستی، بهره‌مند از زندگی جاودان است و آموزندگان و به کار برندگان سخنان و کردارهای دین نیک او از جمله

کی گشتاسپ به خشنودی وی خواهند پیوست. (همان، یسناها ۵۳، بندهای ۲-۱، ص ۱۰۵)

چنانکه از مطالب فوق برمی آید، گشتاسپ در «گاهان» وجهه آیینی و دینی دارد. روی آوردن او به دین زرتشت بهره‌ای دو جانبه در برداشته است. در یک طرف، زرتشت قرار دارد که چون در میان جامعه‌ای که به دین آریایی بودند ظهور کرده بود، به دلیل عدم برخورداری از امکانات اشاعه دین یعنی یاوران قوی و نیز قلت ثروت، نتوانسته بود در کار خود توفیق چندانی بیابد. در طرف دیگر هم گشتاسپ با وجود اینکه سی سال از پادشاهی‌اش گذشته بود، فرمانروایی مشهور نبود. با ظهور پیام آور دین و اقبال گشتاسپ بدو، زرتشت در پرتو قدرت و ثروت پادشاه به تبلیغ دین همت گماشت و گشتاسپ نیز به دلیل برخوردار بودن از پشتوانه معنوی او، پادشاهی مقبول و مورد اعتماد گشت. همین امر باعث شده بود که زرتشت علناً در «گاهان» گشتاسپ را بستاید و برای توفیق و پیروزی‌اش دعا کند.

علاوه بر «گاهان» در برخی «یشتها» نیز به نام «گشتاسپ» در موارد مرتبط با دین بر می‌خوریم، اهم مطالب مطرح شده در «یشتها» راجع به گشتاسپ عبارت‌اند از: آبان یشت: زرتشت در آریا ویج در کنار رود ونگوهی دائیتیا، *vanguhi daitia* اردویسور ناهید (ایزد آبها و بارودی و فراوانی) را ستوده، از او خواسته است که کامیابش سازد تا بتواند گشتاسپ را به دین رهنمون شود و او را بر آن دارد که بر حسب دین بیندیشد؛ سخن گوید و رفتار کند. (یشتها (ترجمه و تفسیر)، آبان یشت، کرده ۲۴، بندهای ۱۰۵-۱۰۴، ص ۲۸۳)؛

فروردین یشت: فروهر پاکدین کی گشتاسپ که پناه دین اهورایی زرتشت بوده و این دین را از بندرها ساخته و پایدار گردانیده، مورد ستایش واقع شده است. (همان، فروردین یشت، کرده ۲۴، بندهای ۱۰۰-۹۹، ص ۸۴)

در «زامیاد یشت» نیز مطالب مشابه با موارد ذکر شده در فروردین یشت و آبان یشت به چشم می‌خورد از جمله: «اندیشیدن و سخن گفتن و رفتار کردن گشتاسپ بر حسب دین، پشت و پناه بودن دین زرتشت، رهانیدن دین از بند و پایدار ساختن آن، که همه این کارها را از پرتو فر کیانی که در خود داشت، انجام داده بود. (همان، زامیاد یشت، کرده ۱۳، بندهای ۸۶-۸۳، ص ۳۸۴)

در بند ۸۷ زامیاد یشت، علاوه بر مطالب مذکور، از چیره شدن گشتاسپ بر ارجاسپ دروغ پرست نیز سخن گفته شده است.

در برخی دیگر از یشت‌ها، اختصاصاً از گشتاسپ در رابطه با ارجاسپ و وقایع بین آن دو سخن رفته است؛ از جمله:

در «ارت یشت» چنین می‌خوانیم که گشتاسپ روبه‌روی آب دائیتیا، ایزد ارت نیک بزرگوار را ستوده و از او خواسته است که کامیاب شود تا بر ارجاسپ نابکار غلبه کند و بتواند همای *Humāya* و واریدکنا *wāridh kanā* را از کشور خیون‌ها به خانه برگرداند و کشور خیون‌ها را ویران کند و این توفیق را از آن ایزد یافته است. (همان، ارت یشت، کرده ۹، بندهای ۵۲-۴۹، ص ۱۹۶)

در «آبان یشت» آمده که گشتاسپ روبه‌روی آب فرزندان برای اردویسور ناهید قربانی کرده و از او توفیق غلبه بر ارجاسپ دروند (=پیرو دروغ) را خواسته و اردویسور ناهید نیز درخواست او را برآورده کرده و کامیابش ساخته است. (همان، آبان یشت، کرده ۲۵، بندهای ۱۱۰-۱۰۸، ص ۲۸۵)

در «گوش یشت» نیز می‌خوانیم که کی گشتاسپ روبه‌روی آب دائیتیا *dāitia* برای ایزد گوش قربانی کرده و از او خواسته است تا توفیق دهد که به ارجاسپ خیون نابکار در جنگ مقابل شود و بر او غلبه یابد. (همان، گوش یشت، کرده ۷، بندهای ۳۲-۲۹، ص ص ۳۹۱-۳۸۷)

با جمع‌بندی مطالب مذکور در اوستا راجع به گشتاسپ به این نتیجه می‌رسیم که این شخصیت در کهن‌ترین متن دینی ایران، وجه‌های مثبت و مذهبی دارد؛ از عنایات خاص اهورامزدا و ایزدان برخوردار است؛ نزدیک‌ترین رابطه را با پیغمبر دین دارد و در پرتو همین توفیقات، پادشاهی قدرتمند و کامروا گشته است. گذشته از جنبه دینی شخصیت گشتاسپ، اشارات مختصری نیز به جنبه حماسی و رویارویی او با دشمنان دین در لابلاهای متون اوستایی به چشم می‌خورد که البته از لحاظ اهمیت و تفصیل، با جنبه دینی وی پهلو نمی‌زند.

در برخی متون پهلوی، مطالب مفصلی راجع به گشتاسپ به چشم می‌خورد که هر یک از آنها را می‌توان از زاویه‌ای خاص مورد توجه و بررسی قرار داد. در این بخش، به بررسی چند متن مهم پهلوی که حاوی اشارات دینی و غیر دینی در مورد این پادشاه هستند پرداخته می‌شود. این بحث به صورت موضوعی طبقه‌بندی شده است تا نتیجه منسجم و کلی به دست آید.

الف: گشتاسپ و دین

در کتاب «بندش» می‌خوانیم که در آغاز هزاره چهارم، آنگاه که سی سال از پادشاهی گشتاسپ گذشته بود، زردشت، دین هرمزد را آورد و گشتاسپ دین را از او پذیرفت و رواج بخشید. (بندش، بخش هیجدهم، ص ۱۴۰)

در رساله «شهرستان‌های ایران» آمده است که بستور زیران (بستور پسر زیر) شهر «بست» را هنگامی ساخت که گشتاسپ شاه برای دین یشتن (=ستودن دین، عبادت) در فرزندان حضور داشت. (متون پهلوی، رساله شهرستان‌های ایران، ص ۶۷)

در قسمتی دیگر از همین رساله چنین گفته شده که «زردشت از فرمان گشتاسپ شاه دین آورد (و آن را بر) هزار و دویست فرگرد به دین دبیری بر صفحات (لوحه‌های) زرین کند و نوشت و به گنج آن آتش (گاه) نهاد» (همان، بند ۴، ص ۶۴)

در کتاب «روایت پهلوی» نیز اشاراتی به دین‌پذیری گشتاسپ وجود دارد ولی کیفیت آن با مطالب مذکور در سایر منابع متفاوت است. در این کتاب می‌خوانیم که زردشت به مدت دو سال گشتاسپ را به دین دعوت کرده و او هر بار با عذر و بهانه‌ای از پذیرش دین سرباز زده است؛ تا اینکه امشاسپند اردیبهشت به فرمان هرمزد، منگ را داخل «می» کرده و به خورد گشتاسپ داده است. روان او در عالم بیهوشی به عالم گرودمان (= ملکوت، بهشت) هدایت شده و ارجمندی پذیرفتن دین بدو نموده شده و پس از بازیافتن هوش خود، بی‌درنگ زردشت را فراخوانده و دین او را پذیرفته است. (روایت پهلوی: ۵۸-۵۵)

در کتاب «گزیده‌های زاد سپرم» نیز آورده شده است که گشتاسپ پس از مشاهده سه امشاسپند ابرگفتار یعنی بهمن، اردیبهشت و آذر برزین مهر که به صورت جسمانی بر او تجلی کردند و جلوه‌های پیامبری زردشت و مینو سرشتی را بر او گواهی کردند، دین را از زردشت پذیرفت.

در رساله «ماه فروردین روز خرداد» زمان دین پذیرفتن گشتاسپ، در ماه فروردین روز خرداد است (متون پهلوی، رساله ماه فروردین روز خرداد: ۱۴۳) و در بند ۳۳ همین رساله نیز گفته شده که در فرشگرد کرداری (نو آیین کردن جهان در روز رستاخیز) آنگاه که گشتاسپ دوباره کالبد خود را بازیابد، کیخسرو پادشاهی را به او خواهد سپرد. (همان: ۱۴۳)

در کتاب «مینوی خرد» سودهایی که از گشتاسپ به جهان رسید، بر شمرده شده است که در زمره آنها، پذیرفتن و پرستش دین بهی مزدیسنان، خوشی و آسایش آب و آتش و همه ایزدان مینوی و مادی و خشنود و شاد ساختن اورمزد و امشاسپندان جای دارد. (مینوی خرد: ...)

در کتاب «اسطوره زندگی زردشت» به نقل از دینکرد هفتم بخش ۴، پاره‌ای از معجزات زردشت بر شمرده شده است که برخی از آنها در گرویدن گشتاسپ به دین بهی تأثیر مهم داشته است. به عنوان نمونه، یک مورد از آن معجزات ذکر می‌شود:

«۸۳- یکی (دیگر از معجزات این بود): با این که گشتاسپ در پی رسیدن گفتار امشاسپندان بدو، به دین گروید، با این همه، به سبب ترس از سرخدایان (فرمانروایان بزرگ) و خونریزی ارجاسپ خیونی (پادشاه توران و دشمن گشتاسپ) از این رو از پذیرفتن دین دلسرد شد. ۸۴- آفریدگار اورمزد برای اینکه به روشنی و به گونه‌ای آگاهی بخش و آشکار، پیروزی گشتاسپ را بر ارجاسپ و خیونان نشان دهد و نیز برای اینکه مقام برتر و فرمانروایی ناگذرا و شکوه و فره گشتاسپ را به وی بنمایاند، در این زمان ایزد نریوسنگ را به پیام‌آوری نزد اردیبهشت امشاسپند در خانه گشتاسپ فرستاد تا اردیبهشت آشامیدنی را که چشم جان گشتاسپ را به دین جهان مینوان روشن کند به وی بخوراند. (اردیبهشت چنین کرد) و در پی آن، گشتاسپ آن فره و راز بزرگ را دید. ۸۵ - چنانکه در این باره دین گوید که «آفریدگار اورمزد به نریو سنگ ایزد گفت: برو، حرکت کن از سوی ما هوم و منگ به نزد گشتاسپ ببر و آن را به گشتاسپ فرمانروا بنوشان. چون اردیبهشت فرمانروا آن پیام را دریافت کرد ۸۶- تشت زیبایی بر گرفت و با آن، هوم و منگ را به کی گشتاسپ والامقام فرمانروا نوشانید و کی گشتاسپ والامقام فرمانروا (در بستر) آرمید. چون از بستر بیرون آمد به هوتوس گفت که: «ای هوتوس، باشد که زردشت سپیتمان با شتاب و پرتلاش پیش من رسد، سپیتمان زود دین اورمزد و زردشت را به من بیاموزد.» (اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۰۰)

قرائنی نیز در متون کهن وجود دارد که گشتاسپ را وابسته به طبقه اول جامعه و مظهر اقتدار دینی معرفی و جنبه شاه - موبدی شخصیت او را تأکید می‌کند. از آن جمله است اشارات مربوط به همسانی گشتاسپ و سروش چنانکه در گزارش پهلوی

سرودهای گاهانی در برخی موارد sraosa متن اوستایی را با گشتاسپ یکی دانسته‌اند. این موضوع با توجه به خویشکاری ویژه سروش در چهارچوب معتقدات مربوط به ارکان سه گانه اجتماعی و اینکه در آیین مزدیسنا، بسیاری از وظایف مهر، یکی از دو ایزد نماینده نقش اول به سروش منتقل شده است؛ دارای اهمیت خاصی است و یکی از جنبه‌های اساسی سیمای گشتاسپ را به عنوان شاه نمونه نشان می‌دهد. از سوی دیگر، روایات مذکور در زراتشت نامه بهرام پژدو و رساله پهلوی vicirkart dēnik (و جرکرد دینی) درباره «درون یستن» زردشت و بخشیدن هر یک از چهار چیز خاص آن «درون» یعنی می و بوی و شیر و انار به گشتاسپ و جاماسپ و پشوتن و اسفندیار که سبب برخورداری هر یک از آنان از موهبتی خاص می‌شود، با توجه به پندارهای مربوط به نقشهای سه گانه اجتماعی پرداخته شده است و جالب اینکه سهم گشتاسپ از این چهار چیز جادویی، مطابق این روایات، می یا هوم بوده است که نماد و رمز نقش اول محسوب می‌شود و خود قرینه دیگری است از ارتباط نزدیک گشتاسپ با وظایف موبد-شاهی. به علت وجود این رابطه نزدیک است که نوع ویژه شاهی یعنی سلطنت دینی را در سنت مزدیسنا با اصطلاح «گشتاسبی» = vištaspagih مشخص کرده‌اند. (سایه‌های شکار شده: ۹۳-۹۲)

ب: گشتاسپ و آتش

«نظر به اینکه در آیین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد، ایرانیان به آذر بستگی مخصوص پیدا کرده‌اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله‌اش را یادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان به منزله محراب قرار داده‌اند.» (یشتها، ج ۱ ص ۵۰۶)

گشتاسپ به عنوان فردی معتقد و حامی دین مزدیسنا، با آتش نیز پیوستگی نزدیک دارد و به این ارتباط او، در برخی از کتب پهلوی اشاره شده است، از جمله: در

کتاب «روایت پهلوی» چنین آمده که زرتشت نشاندن آتش بهرام را در همه جا و همیشه به گشتاسپ توصیه کرده است؛ چون زندگی موجودات جهان را وابسته به آن می‌داند. (روایت پهلوی، فصل ۱۸، ص ۲۶)

«در بندهش» نیز آنگاه که سخن از نحوه آفرینش‌ها در میان است، نوشته شده که بر مبنای شواهد مستخرج از دین، (آتش فرنبغ) در پادشاهی گشتاسپ از خوارزم به روشن کوه به سرزمین کاریان نشانده شده و در آنجا ماندگار است. (بندهش، بخش نهم، صص ۹۲-۹۱)

در «یادگار زیران» نیز هنگامی که گشتاسپ برای جنگ با ارجاسپ آماده می‌شود، به زریر (برادرش) دستور می‌دهد که بر سر کوه‌ها آتش روشن کنند و همه مردم را به غیر از مغانی که خادم آتش‌اند، به درگاه می‌خواند و در واقع، به حرمت آتش آنان را از جنگ معاف می‌دارد و می‌گوید:

مردم کشور را آگاه کن و جارچیان را خبر کن که غیر از روحانیون که باید آب و آتش بهرام را ستایش کنند هیچ مردی از ده تا هشتاد سال در خانه نماند. (یادگار زیران: ۵۱)

پروفسور کریستن سن در کتاب «کیانیان» چنین نوشته است که: «بنابر داستان‌های موجود، آتش دیگر یعنی آتور فرنبغ، آتش موبدان و آتور برزین مهر، آتش کشاورزان را ویشتاسپ در نقاطی که معابد آنها در دوره ساسانی مشهور بوده است بنا کرد.» (کیانیان: ۱۳۹)

و در قسمت دیگر از همین کتاب چنین می‌گوید:

«آتش برزین مهر را ویشتاسپ بر کوه ریوند واقع در خراسان بر قلّه جبال موسوم به پشت ویشتاسپان بنا کرد.» (همان: ۱۴۰)

«مطابق سنتهای دینی ایرانی، از سه آتشکده مشهور ایران باستان، آذر فرنبغ متعلق به طبقه موبدان، آذر گشنسب ویژه طبقه جنگاوران و آذربرزین مهر از آن طبقه کشاورزان بوده است. در شاهنامه آمده است که بنیادگذار آتشکده آذر برزین، لهراسپ و نشاننده آتشکده آذر برزین مهر گشتاسپ بوده است که منظور، همان آتش آذر برزین مهر است که در حماسه از آن با دو نام مشابه یاد شده است. بدین ترتیب از لحاظ آیینی نیز بین لهراسپ و گشتاسپ و طبقه کشاورزان که مظهر آیینی‌شان آذر برزین مهر است ارتباط برقرار می‌شود.» (سایه‌های شکار شده: ۸۹)

ج: گشتاسپ و ارجاسپ

در کتب یاد شده، اشارات راجع به گشتاسپ از دیدگاه دینی و آیینی است و بحثی از داستان رویارویی در جنگ با ارجاسپ در میان نیست. تنها در «بندهش» است که اشاراتی مختصر به موضوع مورد بحث به چشم می‌خورد. از جمله در بخش نهم که درباره چگونگی کوه‌هاست، چنین آورده شده: «... کوه کومش (راکه) کوه «آمد بفریاد» خوانند، آن است که گشتاسپ، ارجاسپ را بدان شکست داد.» (بندهش، بخش نهم، ص ۷۲)

در بخش هیجدهم این کتاب، در شرح وقایع هزاره چهارم، به نبرد گشتاسپ با ارجاسپ پس از پذیرفتن دین، اشاره مختصری شده است: «در آن هزاره، زردشت دین را از هرمزد پذیرفت و آورد. گشتاسپ شاه پذیرفت و رواج بخشید با ارجاسپ کارزاری شگفت کرد؛ بسیاری از ایرانیان و انیران (غیر ایرانی‌ها) از میان رفتند.» (همان، بخش هیجدهم، ص ۱۴۰)

گذشته از مطالب یاد شده، در برخی از کتب پهلوی، اشارات دیگری در مورد گشتاسپ وجود دارد که از لحاظ دربرداشتن جنبه معنوی قابل توجه است:

در کتاب «گزیده‌های زادسپرم» مقام گشتاسپ در فرشگرد کرداری چنین است: «۱۰- شهریوری^(۳۲) فرمانروای نیک، کی گشتاسپ راست که نژاده‌ترین است.» (گزیده زاداسپرم، فصل ۳۵، ص ۶۴)

در کتاب «مینوی خرد» نیز گشتاسپ به جهت بهره‌مندی بیشتر از خرد، جزء بهشتیان به شمار آمده است:

«۲۰- و نیز گشتاسپ و زردشت و گیومرث و دیگر کسانی که بهره‌شان از بهشت بیشتر است، به سبب آن است که خرد به آنان بیشتر رسیده است.» (مینوی خرد، پرستش ۵۶، ص ۶۶)

گشتاسپ در رساله یادگار زریران

یادگار زریران اثری حماسی است که در آن فقط اشاره کوتاهی به دین‌پذیری گشتاسپ شاه شده و محتوای کلی آن، جنگ گشتاسپ با ارجاسپ، پادشاه خیونان است. در بیان نحوه گرویدن گشتاسپ به دین، برخلاف مندرجات منابع ذکر شده، نامی از زرتشت در میان نیست:

«۱- این را یادگار زریران خوانند، بدان گاه نوشته شد که گشتاسپ شاه با پسران، برادران، خاصان^ا (= و) همالان خویش، این دین ویژه مزدیسنان را از هرمزد پذیرفت.» (یادگار زریران، ص ۴۴)

هنگامی که ارجاسپ از دین‌آوری گشتاسپ آگاه می‌شود، دو سفیر به سوی ایران‌شهر می‌فرستد و او را به ترک دین دعوت و در صورت عدم پذیرش به جنگ تهدید می‌کند. گشتاسپ از پیغام ارجاسپ برآشفته می‌شود و به زریر (برادرش) دستور می‌دهد که جواب نامه را بنویسد (و در آن، زمان و مکان جنگ را نیز معین می‌کند):

« آنجا در آن جنگل سفید و چمنزار زرتشتان (منسوب به زرتشت) که نه کوه بلند است نه آب عمیق بلکه آن دشت هموار است، اسب می‌تازیم و نیزه می‌گزاریم. شما از آنجا بیایید ما نیز از اینجا می‌آییم. شما ما را ببینید. و ما شما را ببینیم و به شما نشان دهیم که شکست دیوپرستان به دست یزدان پرستان چگونه خواهد بود. (همان: ۴۹-۵۰)

سپس گشتاسپ به زیر دستور می‌دهد که مردم را برای جنگ فرا خواند:
 «۲۴- شهر (=کشور) آگاه (=ازد) کن اُ بیسپان (=پیام بر، جارچی) آگاه کن که جز مغ مرد (ان) که آب و آتش بهرام یزند (= ستانید) اُ پهریزند (پرهیزند) پس از ۱۰ تا ۸۰ سال هیچ مرد به خانه خویش بنماند.» (همان: ۵۱)

گشتاسپ پس از استقرار در جایگاه خود، جاماسپ، وزیرش، را فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که سرانجام جنگ را پیشگویی کند و به درخواست جاماسپ، سوگند می‌خورد که پس از دانستن وقایع آینده، آسیبی به او نخواهد رساند. با وجود یاد کردن سوگند، هنگامی که از خبر کشته شدن بیست و سه تن از پسران و برادران خود در آینده نزدیک آگاهی می‌یابد، آشفته می‌شود و به جاماسپ حمله می‌کند ولی به علامت وفای به سوگند، او را رها می‌کند و خود به زاری بر زمین می‌نشیند و تنها با خواهش اسفندیار و وعده او که هیچ حیونی را زنده نخواهد گذاشت، بر می‌خیزد و دنبال راه چاره می‌گردد:

«۶۲- پس گشتاسپ شاه برخیزد اُ باز به کیگاہ (تخت پادشاهی) نشیند اُ جاماسپ بیتخش (= وزیر) به پیش خواهد اُ گوید که: مبادا ایدون چنانکه تو جاماسپ گویی، چه من دزی رویین فرمایم کردن (ساختن) اُ آن دز را در بندی آهنین بفرمایم کردن اُ برادران اُ خاصان اندر آن دز فرمایم کردن و نشستن، شاید که به دست دشمنان نرسند.» (همان: ۶۱-۶۰)

ولی در نهایت، چون می‌داند که علی‌رغم تلفات بسیار، نتیجه جنگ به سود ایرانیان خواهد بود و هیچ خیونی زنده نخواهد ماند، از تقدیر پیش بینی شده گریزی نمی‌یابد و به خاطر حفظ دین و تعهد خود، رضایت می‌دهد و بر موضع خود در گرویدن به دین بهی پافشاری می‌کند و می‌گوید که: اگر همه پسران و برادران و شاهزادگان من و هوتوس [زن گشتاسپ] بمیرند، من این دین ویژه مزدیستان را چنانکه از اهورامزدا پذیرفته‌ام رها نمی‌کنم. (همان: ۶۳)

در حالی که جنگ بین دو سپاه با شدت در جریان بود، خود بر بالای کوهی می‌نشیند و میدان جنگ را نظاره می‌کند و با آگاهی یافتن از مرگ زریر سپهبد، کسی را برای کین خواهی او می‌طلبد و چنین وعده می‌دهد:

«۷۷- بیک (ولی) از شما ایرانیان کیست که شود اُ (= و) زیران کین خواهد تا که او را همای - دخت من - به زنی دهم که اندر همه شهر (کشور) ایران زن از او خوب چهرتر (یا نژاده تر) نیست.

۷۸- اُ مان اُ کده (= خان و مان) زیرر اُ سپاهبدی ایران بدو دهم.»
(همان: ۶۷)

و چون از میان آن همه افراد، فقط بستور، فرزند هفت ساله زریر پیشقدم می‌شود، گشتاسپ با اعتماد به پیشگویی جاماسپ که بستور را بهره‌مند از بخت توصیف می‌کند و اینکه دشمن را خواهد کشت، اجازه رفتن را به بستور می‌دهد؛ بدین گونه که دستور می‌دهد اسبی را برای بستور زین کنند و از تیردان خود، تیری به او می‌دهد و بر آن تیر دعا می‌خواند و درفش سپاه ایران و فرماندهی را به او وا می‌گذارد و آرزو می‌کند که همیشه نام آور و پیروز باشد.

از بند ۹۳ تا ۱۱۴ که پایان داستان است، دیگر سخنی از گشتاسپ در میان نیست. وی در یادگار زیران وجهه‌ای مثبت دارد و کاملاً پای بند دین و آیین و پیمان

است، تا جایی که به خاطر حفظ دین، از بستگان و عزیزان خود نیز در می‌گذرد. ادامه این داستان با نقش‌آفرینی اسفندیار و دیگر دلیران سپاه ایران به جایی می‌رسد که لشکر خیونان در هم شکسته می‌شوند و فقط ارجاسپ زنده می‌ماند و با وضعی بسیار وخیم از ایران می‌گریزد.

«از دشمنان ویشتاسپ در اوستا که چند تن و همه خطرناک و سهمگین بودند، در متون پهلوی جز یک تن یعنی ارجت اسپ (ارجاسپ) کسی یاد نشده است. ولی در این متون دشمن جدیدی بر بدخواهان و یشتاسپ افزوده‌اند و آن، اخوان سپید است که ویشتاسپ با او در سپت رزور (جنگل سپید) در ناحیه «پتسخوارگر» جنگید و بروی غلبه یافت. (جاماسپ نامک پهلوی، فصل ۱، فقره ۲۰)

اما ظاهراً این روایت مخلوطی است از حدیث جنگ رستم با دیو سپید و اکوان دیو که نویسنده کتاب از آن دو، اخوان (اکوان) سپید را پدید آورده و قتل او را به ویشتاسپ نسبت داده است. گذشته از این، باید بدانیم که در «ایاتکار زیران» از تلاقی سپاه گشتاسپ و ارجاسپ در جنگل سپید سخن رفته است.» (حماسه‌سرایی در ایران: ۵۱۶)

گشتاسپ در سخن دقیقی

دقیقی هسته اصلی داستان گشتاسپ را از یادگار زیران اقتباس کرده و آن را با معیارهای داستان‌سرایی پرورش داده و به صورتی مفصل به نظم کشیده است. در این قسمت، اختصاراً به ذکر مواردی که گشتاسپ در آنها نقش مستقیم دارد، پرداخته می‌شود. همخوانی و نیز تفاوت بیان دقیقی با یادگار زیران در جای خود نشان داده خواهد شد.

گشتاسپ بر خلاف رسم معهود، در زمان حیات پدرش تاج بر سر می‌نهد و بر
اریکه قدرت تکیه می‌زند:

چو گشتاسپ بر شد به تخت پدر که هم فراو داشت و بخت پدر
به سر بر نهاد آن پدر داده تاج که زینده باشد بر آزاده تاج
(۲۳-۲۴/۶۶/۶)

از سخنان گشتاسپ چنین بر می‌آید که او پیش از گرویدن به دین زرتشت،
یزدان پرست بوده است. چند سالی پس از رسیدن گشتاسپ به مقام پادشاهی ایران،
زردشت او را به پذیرفتن دین فرا می‌خواند و متعاقب آن:

چو بشنید از شاه به دین به پذیرفت از راه و آیین به
(۵۱/۶۸/۶)

در «یادگار زریران» دین‌پذیری گشتاسپ به همراه خواص و بستگان خود به
صورت مختصر ذکر شده ولی دقیقی این مسئله را با توضیح بیشتری آورده و از جمله به
لهراسپ نیز اشاره کرده است که به دین بهی گروید. بستن کشتی (کستی) که یکی از
آیین‌های دین زرتشتی است در کلام دقیقی به چشم می‌خورد که این عمل را به
اطرافیان گشتاسپ نسبت داده است.

گشتاسپ پس از مستقر شدن در کاخ خود، ایرانیان را نیز به دین زرتشت
فراخواند و از آنان خواست که کشتی (کستی) ببندند و به سوی آتشگاه روی آورند. او
همچنین برای اشاعه دین، موبدانی را به نقاط مختلف جهان فرستاد و آتشکده‌ها بنا
کرد. نهادن «آذر برزین مهر» به او نسبت داده شده است که در اولین اقدام پس از
پذیرفتن دین:

نخست آذر مهر برزین نهاد به کشر نگر تا چه آیین نهاد

یکی سرو آزاده بود از بهشت به پیش در آذر آن را بکشت
 نبشتی بر زاد سرو سهی که پذیرفت گشتاسپ دین بهی

(۶۵-۶۷/۶۹/۶)

و پس از آنکه درخت سرو، تنومند و بسیار شاخ شد، در کنار آن کاخی با شکوه ساخت؛ دیواری آهنین برگرد آن کشید و مقیم آنجا شد و با ارسال پیام به هر جانب از کشور، مردم را به روی گرداندن از آیین پیشین و گرویدن به دین زرتشت فرا خواند و آن مکان تبدیل به پرستشگاه شد.

«در آثار پهلوی، بنای دو آتشکده بزرگ؛ یعنی آذر فرنبغ و آذر برزین مهر را از کی گشتاسپ دانسته‌اند. دقیقی نیز بنای آتشکده‌هایی را به گشتاسپ نسبت داده و گفته است: نخست آذر مهر برزین نهاد ...

اما ظاهراً نام آتشگاه دیگر که دقیقی می‌بایست از شاهنامه منثور نقل کند، در درج کلام ساقط شد و این نتیجه تطویلی است که در توصیف آذر برزین و کاشتن سرو کاشمر بر در آن و برآوردن کاخی بر فراز آن سرو صورت گرفته است. فردوسی بنای آذر برزین را به لهراسپ نسبت داده.» (همان: ۵۱۵)

اولین رگه‌های مخالفت ارجاسپ با گشتاسپ از آنجا پدیدار شد که زرتشت، گشتاسپ را از باز دادن به سالار چین منع کرد و او پذیرفت. چون این خبر و مخصوصاً دین‌آوری گشتاسپ به گوش ارجاسپ رسید، بر آشفت و به اندیشه چاره‌جویی افتاد. (در یادگار زیران هیچ اشاره‌ای به منع بازدهی به ارجاسپ از جانب گشتاسپ نشده است و این مورد فقط در کلام دقیقی به چشم می‌خورد.)

ارجاسپ به همین منظور دو سفیر را به همراه نامه و پیغامی به سوی گشتاسپ می‌فرستد (این دو تن که بیدرفش و نامخواست بودند، در یادگار زیران نیز ذکر شده‌اند). گشتاسپ پس از دریافت نامه ارجاسپ که او را به برگشتن از دین زرتشت

فراخوانده و در غیر این صورت به جنگ تهدید کرده بود، زرتشت و زریر و اسفندیار را به درگاه فراخواند و در مورد پیغام ارجاسپ و چگونگی جواب دادن به آن مشورت کرد و نامه‌ای تند و قاطع به عنوان جواب فرستاد. پس از آنکه پاسخ منفی گشتاسپ به ارجاسپ می‌رسد، او آماده جنگ می‌شود و به همراه سپاهی عظیم به سوی ایران حرکت می‌کند. گشتاسپ نیز با آگاهی یافتن از ورود سپاه ارجاسپ به ایران زمین، مرزداران خود را فرا خوانده و با لشکری انبوه به سوی جیحون می‌رود و در آنجا فرود می‌آید (محل جنگ که در یادگار زریران توسط گشتاسپ معین شده بود غیر از محلی است که دقیقی در کلام خود آورده). سپس گشتاسپ از جاماسپ می‌خواهد که سرانجام جنگ را برای او پیشگویی کند (چنانکه در یادگار زریران نیز همین مطلب را می‌یابیم). جاماسپ از گشتاسپ پیمان می‌خواهد که در هیچ حال متعرض او نشود و گشتاسپ می‌پذیرد و با یاد کردن سوگند به نام خدا و دین و دین‌آور و جان زریر و اسفندیار، پیمان می‌بندد که جاماسپ را ایمن نگاه دارد (نظیر چنین سوگند و پیمانی با مضامین مشابه هم در یادگار زریران نیز وجود دارد).

گشتاسپ با شنیدن نتیجه جنگ با ارجاسپ به شدت اندوهگین شده و از هوش می‌رود و پس از به هوش آمدن، برخلاف آنچه در یادگار زریران آورده شده، بر جاماسپ خشم نمی‌گیرد بلکه می‌گوید که نمی‌خواهد برادر و خویشان خود را به جنگ بفرستد و چون می‌شنود که شرط پیروزی ایرانیان و حفظ دین، حضور آنان در میدان است، علی‌رغم میل باطنی خود با رفتن آنان به میدان موافقت می‌کند. در بحبوحه جنگ، زریر کشته می‌شود و گشتاسپ مبارزی را می‌طلبد که کین زریر را بخواهد و قول می‌دهد که در ازای این کار، دخترش همای را خواهد داد، (همین قول را به اضافه واگذاری سپاهبندی ایران و خان و مان زریر در یادگار زریران نیز می‌یابیم).

در این مرحله کسی داوطلب نشد، بجز اسفندیار که به میدان آمد و سپاهیان را به جنگ ترغیب کرد و آنان را از گریز بر حذر داشت. گشتاسپ با مشاهده او از بالای کوه، ضمن تشویق لشکریان به رزم، قول داد که اگر بخت نیک او را یاری کند و از میدان باز گردد، تاج شاهی را به اسفندیار خواهد سپرد.

«پس از این رویداد تلخ است که اسفندیار در گستره کارزار پدیدار می‌شود تا کشمکش نومیدانه‌ای را به پیروزی نمایانی دگرگون گرداند. با دست گشودن او به جنگ دشمنان تورانی چنان شکستی می‌خورند که حتی شاه گشتاسپ نیز بر حال زار ایشان دل می‌سوزاند.» (بنیادهای اسطوره و حماسه ایران: ۵۲۲)

(دریادگار زیران، در این مرحله، یعنی مبارز طلبیدن برای کین جویی زیر، نامی از اسفندیار برده نشده است و نیز گشتاسپ چنین قولی به اسفندیار نداده، بلکه بستور پسر زیر داوطلب می‌شود و بالاخره موافقت شاه را برای رفتن به میدان به دست می‌آورد.) سرانجام سپاه ارجاسپ شکست می‌خورند و ارجاسپ می‌گریزد (در یادگار زیران آنگونه که ذکر شد، سپاهیان ارجاسپ تا آخرین نفر کشته می‌شوند و خود ارجاسپ به دست اسفندیار گرفتار می‌شود...).

روایت دقیقی در این مورد با یادگار زیران تفاوت دارد و اتفاقات رخ داده پس از این مرحله، در یادگار زیران وجود ندارد. دقیقی سخن خود را چنین ادامه می‌دهد که: پس از فرار ارجاسپ، افراد سپاه او پیاده شده و پیش اسفندیار آمدند و پس از کندن ابزارهای جنگی تسلیم شدند و تمایل خود را به دین‌پذیری اعلام کردند. پس از پایان کار و چیره شدن بر دشمن، گشتاسپ به ایران بازگشت و در کاخ نشست و دستور داد که آتش بیفروزند و به مرزداران خود نامه نوشت و چنین گفت:

چو پیروزی شاهتان بشنوید گزیتی به آذر پرستان دهید

پیروزی گشتاسپ در جنگ با ارجاسپ، مدیون پهلوانی‌ها و هنرنمایی‌های اسفندیار بود. «اسفندیار با کین‌خواهی برای عمویش زریر و کشتن بیدرفش، به پایگاه دلیرمردی و شهسواری دست می‌یابد، اما گفتنی است که از میان چهار خاستگاه معتبر ما، تنها دو تا یعنی، فردوسی - یا درست‌تر بگوییم - دقیقی و طبری، افتخار از پای در آوردن بیدرفش را به اسفندیار بخشیده‌اند. دو خاستگاه دیگر یعنی یادگار زریران و غر ثعالبی در این نکته مهم با خاستگاه‌های دوگانه پیشین همخوان نیستند. این امر نشان می‌دهد که باز هم کسانی درگیر به جای آوردن وظیفه خویش برای چند برابر کردن پیروزی‌های این پهلوان بوده‌اند. (همان: ۵۲۲)

گشتاسپ پس از پیروزی‌های اسفندیار، به وعده خود مبنی بر واگذاری تاج و تخت به او عمل نکرد؛ بلکه با بخشیدن گنج و سپاه، اسفندیار را مأمور تبلیغ دین کرد. اسفندیار به فرمان گشتاسپ شاه گردن نهاد. با گسترش دین بهی در جهان، اسفندیار زمانی را همراه سپاه خود به آرامش سپری کرد. ولی این فراغت خیال و امنیت دیری نپایید. یکی از خواص و محرمان گشتاسپ به نام «گرزم» که کین اسفندیار را در دل داشت، گشتاسپ را اغفال کرد و با بدگویی و سخن چینی او را نسبت به اسفندیار بدگمان ساخت. در نتیجه این سعایت، گشتاسپ اسفندیار را در گنبدان دژ محبوس کرد. مدتی بر این برآمد و گشتاسپ به قصد تبلیغ دین عازم سیستان شد و دو سال در آنجا ماند. از سوی دیگر خبر عزیمت گشتاسپ به سیستان و خالی بودن بلخ از وجود شاه و سپاه در جهان پیچید و به گوش ارجاسپ رسید. ارجاسپ به فکر کین جویی از گشتاسپ و حمله مجدد به ایران افتاد و با فرستادن جاسوسی به بلخ، از اوضاع آگاهی یافت.

مطالب مذکور - که سخن دقیقی است - عیناً در شاهنامه حکیم طوس آورده شده و فردوسی، ادامه سخن او را از لشکر کشی ارجاسپ به بلخ پی گرفته است.

فردوسی قبل از ذکر سخن دقیقی، خود در داستان پادشاهی لهراسپ، از گشتاسپ نیز ذکری به میان آورده است و در قسمت‌های دیگر از شاهنامه نیز اشاراتی به گشتاسپ وجود دارد. برای حفظ انسجام مطالب، ابتدا ادامه سخن دقیقی از زبان فردوسی نقل می‌شود و پس از این مرحله، کلام فردوسی اختصاصاً در مورد گشتاسپ آورده خواهد شد.

ادامه داستان گشتاسپ در کلام فردوسی

در حمله مجدد ارجاسپ به بلخ، لهراسپ به قتل رسید و دخترانش به اسارت تورانیان درآمدند. گشتاسپ سراسیمه همراه سپاه به بلخ بازگشت و در نبرد با ارجاسپ کاری از پیش نبرد و خود در محاصره قرار گرفت و تمام پسرانش کشته شدند. به ناچار جاماسپ را فرا خواند و او از احوال اختران دانست که فقط اسفندیار می‌تواند گشتاسپ را از مهلکه نجات دهد.

گشتاسپ با اظهار پشیمانی از بند کردن اسفندیار، جاماسپ را برای آزادی او فرستاد و وعده مجدد داد که او را به پادشاهی خواهد رساند. چون اسفندیار به فرمان پدر گردن نهاد و کین لهراسپ و فرشید ورد (برادرش) را از تورانیان گرفت و ارجاسپ را فراری داد، گشتاسپ دوباره وعده تاج و گنج بدو داد؛ مشروط بر اینکه خواهرانش را از بند رها سازد. اسفندیار با این اندیشه هفت خوان را پشت سر گذاشت و رویین دژ را تسخیر کرد، ارجاسپ را کشت و خواهرانش را از بند رها کرد و به پیش گشتاسپ باز آمد. چون این بار نیز گشتاسپ به وعده و قول خود عمل نکرد، اسفندیار برآشفته و با مادرش گفت که اگر پدر به این رفتار خود ادامه دهد، پادشاهی را به زور تصاحب خواهد کرد. گشتاسپ که قلباً به واگذاری پادشاهی تمایل نداشت، با آگاهی یافتن از اندیشه اسفندیار، جاماسپ و فالگویان لهراسپ را فراخواند و در مورد سرانجام کار اسفندیار از

آنان پرسید و چون دانست که او در زابلستان و به دست رستم کشته خواهد شد، پیمان خود را زیر پا نهاد و اسفندیار را با دادن وعده‌های بی‌اساس و دروغین به جنگ رستم فرستاد و گفت:

به دادار گیتی که او داد زور فروزنده اختر و ماه و هور
که چون این سخنها به جای آوری ز من نشنوی زین سپس داوری

(۱۱۴-۱۱۵/۲۲۴/۶)

سرانجام پیشگویی جاماسپ به وقوع می‌پیوندد. پس از پایان نبرد سنگین اسفندیار با رستم، آنگاه که او از تیر رستم به خاک می‌افتد، در آخرین سخنان خود، از گشتاسپ به عنوان ستم‌کننده نام می‌برد و رستم نیز بدفرجامی خود را نتیجه عمل گشتاسپ می‌داند:

همی گفت زار ای نبرده سوار نیا شاه جنگی پدر شهریار
به خوبی شده در جهان نام من ز گشتاسپ بد شد سرانجام من

(۱۵۱۳-۱۵۱۴/۳۱۲/۶)

گشتاسپ هنگام آگاهی از خبر مرگ اسفندیار، برای پوشاندن واقعیات، ظاهراً اندوه و بی‌تابی نشان می‌دهد ولی بزرگان درگاه، علناً او را به خاطر عملش به باد انتقاد می‌گیرند.

«اسفندیار در اصرار خود برای گرفتن تاج و تخت، بی‌تردید سرمشق پدر را در برابر خویش دارد. خود صریحاً به او می‌گوید: «همان‌گونه که پدرت تاج را به تو داد، آن را به من ده.» در این کشمکش اورنگ طلبی پدر و پسر، آیا حق با کدام است؟ با اسفندیار، گرچه پافشاری او در گرفتن پادشاهی نیز مستحسن نیست، می‌توان حدس زد که شاهزادگان خوب شاهنامه چون ایرج، سیاوش و کیخسرو اگر به جای او می‌بودند این قدر برای به دست آوردن تاج و تخت خود را به آب و آتش نمی‌زدند. آن روح

بزرگ‌منش و عارفانه‌ای که در پادشاهان کیان می‌بینیم (به استثنای کاووس) در گشتاسپ و اسفندیار نیست. تعجب ما افزایش می‌یابد وقتی می‌اندیشیم که این پدر و پسر به دین بهی گرویده‌اند و پیوسته سنگ دین را به سینه می‌زنند و توقع ما این است که یزدان‌شناسی، آزادگی و گذشت و معنویت را در آنان افزایش داده باشد که نداده است. «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه: ۳۵۹ - ۳۵۸»

آخرین کار گشتاسپ و فرستادن اسفندیار به جنگ با رستم، باعث می‌شود که او در شاهنامه به عنوان پادشاهی شناخته شود که حرص دنیا و حب مقام را بر اخلاق و انسانیت ترجیح می‌دهد و با دست خود، فرزندش را به قتلگاه می‌فرستد.

اسفندیار در آخرین لحظات زندگی خود، بهمن را به رستم می‌سپارد و از او می‌خواهد که بهمن را تربیت کند. رستم به وعده خود عمل می‌کند و همین کار باعث می‌شود که گشتاسپ در صدد انتقام جویی از او برنیاید. روزگاری می‌گذرد و بنابر پیش بینی جاماسپ که پادشاهی گشتاسپ به بهمن خواهد رسید، گشتاسپ او را از نزد رستم فرا می‌خواند و مدتی بهمن را آداب رزم و بزم می‌آموزد. سرانجام این پادشاه قدرت‌طلب و پیمان شکن در پایان دوران سلطنت صد و بیست ساله خود، بهمن را به شاهی می‌نشانند، او را اندرز می‌دهد و روزگارش به سر می‌رسد.

پروفسور کریستن سن در کتاب «کیانیان» شمار سال‌های پادشاهی گشتاسپ را افزون از صد و بیست سال نوشته و افزوده است:

«ویشتاسپ که خود را به مقام قهرمانی دین بهی رسانیده و در نشر آن کوشش فراوان کرده بود، در پاداش این خدمت، حیاتی طولانی به مدت یکصد و پنجاه سال و پسری به نام پیشیوتن (پشوتن) یافت که جاویدان است...» (کیانیان: ۱۴۳-۱۴۲)

«چکیده داستان در سه جمله است: گشتاسپ تا آخرین روز بر تاج و تخت باقی می‌ماند، اسفندیار جوان که آنقدر پادشاهی را دوست می‌داشت حتی یک روز آن را

نمی‌بیند، رستم از اینکه جان بدر برده است نمی‌داند خوشحال باشد یا متأسف، و مرگ، تنها وعده‌گاهی است که پیروزمندان و مغلوب‌شدگان در آن به هم می‌رسند.» (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه: ۳۸۵)

گشتاسپ در زمان لهراسپ شاه

چنانچه گذشت، فردوسی قبل از پرداختن به داستان گشتاسپ - که دقیقی آن را ناتمام گذاشته بود - در داستان پادشاهی لهراسپ، از گشتاسپ نیز ذکری به میان آورده است و در همین بخش است که گشتاسپ به عنوان شخصیتی در حماسه نقش‌آفرینی می‌کند و سخنی از دین‌آوری او در میان نیست. وی از همان ابتدا اندیشه‌ی جانشینی پدر را در سر می‌پروراند و تمام وقایعی که پشت سر گذاشته است حول محور این تفکر می‌گردد. این مسائل در یادگار زریران و سخن دقیقی ذکر نشده و در آنها دین‌پذیری گشتاسپ و روابط او با اسفندیار مورد توجه قرار گرفته است. اهم مطالب مطرح شده در این بخش از کلام فردوسی را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد:

گشتاسپ از همان روزگار جوانی، آنگاه که لهراسپ بر تخت شاهی بود، غرور در سر داشت. همین حال باعث شد که روزی در مجلس بزم از پدر بخواهد که تاج و تخت را به او واگذار کند. لهراسپ با یاد کردن پند کیخسرو - که همیشه شه‌ریار را به دادگری توصیه می‌کرد - گشتاسپ را از برتری‌جویی بر حذر می‌دارد. همین مسئله و نیز اینکه میل و گرایش لهراسپ به سوی کاووسیان بود باعث دلگیری گشتاسپ می‌شود و او ایران را به قصد هند ترک می‌کند ولی زریر به فرمان لهراسپ، او را از میانه‌ی راه بازمی‌گرداند. گشتاسپ با مشاهده‌ی رفتارهای پدر و محبت او به خاندان کاووس، راهی سرزمین روم می‌شود و در آنجا پس از آوارگی بسیار به راهنمایی کدخدای دهی - که ایرانی تبار بود - به مجلس همسر گزینی دختر قیصر می‌رود و در میان تمام بزرگان و

نام‌آوران مورد پسند کتایون - دختر قیصر روم - قرار می‌گیرد و علی‌رغم مخالفت قیصر، با کتایون پیمان زناشویی می‌بندد و به همین علت آن دو از درگاه قیصر رانده می‌شوند. او در آن سرزمین خود را به صورت شکارچی ماهری زبانزد خاص و عام می‌کند و از همین راه، رفته رفته تحولی بزرگ در زندگی‌اش روی می‌دهد. دو فرد رومی به نامهای «اهرن» و «میرین» خواستار دختران قیصر می‌شوند و او شرط موافقت خود را کشتن گرگ و اژدهایی سهمگین که تهدید بزرگی برای مردم آن سامان بودند اعلام می‌کند. گشتاسپ به خواهش آن دو، گرگ و اژدها را هلاک می‌کند ولی حقایق همچنان پوشیده می‌ماند تا اینکه به راهنمایی و درخواست کتایون به مجلس چوگان‌بازی قیصر می‌رود و با نشان دادن هنر و دلآوری خود و مغلوب کردن حریفان مورد پسند و رضایت قیصر قرار می‌گیرد. قیصر او را در پیشگاه می‌نشاند، تاج سروری بر سرش می‌نهد و بدین ترتیب، اندک اندک مقدمات رسیدن گشتاسپ به مقام پادشاهی ایران فراهم می‌شود. قیصر اندیشه بهره‌کشی از گشتاسپ را دارد و با دیدن هنرنمایی‌ها و قدرت او به نیروی خود مغرور می‌شود تا حدی که می‌خواهد رسولی به ایران و درگاه لهراسپ بفرستد و از او باج بخواهد و در صورت امتناع، کشورش را ویران کند. گشتاسپ نیز با او همداستان می‌شود. رسولی به نام قالوس به ایران می‌رود و پیغام قیصر را به شاه می‌رساند. لهراسپ پس از مشورت با زریر، فرستاده را فرا می‌خواند و علت رفتارهای بلند پروازانه قیصر را جویا می‌شود. قالوس حکایت گشتاسپ را بازگو می‌کند و از روی نشانی‌هایی که می‌دهد، لهراسپ او را می‌شناسد و ضمن امتناع از باج‌دهی، آمادگی خود را برای جنگ اعلام می‌دارد که هدف او رسیدن به گشتاسپ است. سپاهی عظیم از ایرانیان به فرماندهی زریر عازم روم می‌شوند. گشتاسپ از قیصر اجازه می‌خواهد که برای جلب رضایت ایرانیان به پرداخت باج، به سوی خیمه‌گاه زریر برود، پس از آنکه پیش زریر می‌رود و او را ملاقات می‌کند:

برادر بی‌آورد پرمایه تاج
همان یاره و طوق و هم تخت عاج
جو گشتاسپ تخت پدر دید شاد
نشست از برش تاج بر سر نهاد

(۸۴۸-۸۴۹/۶۱/۶)

چون قیصر با دریافت پیام گشتاسپ به میدان می‌آید و او را در آن هیئت مشاهده می‌کند، با پوزش‌خواهی بسیار، گنج عظیمی برایش می‌فرستد. گشتاسپ همراه کتایون و سپاه خود، عازم ایران می‌شوند و چون به درگاه لهراسپ می‌رسند، به گرمی مورد استقبال قرار می‌گیرند. لهراسپ تاج شاهی را بر سر گشتاسپ می‌نهد و تمام اتفاقات رخ داده را قضای ایزدی می‌داند:

بدو گفت لهراسپ کز من مبین
چنین بود رای جهان آفرین
نوشته چنین بد مگر بر سرت
که پردخت ماند ز تو کسورت
بدو شادمان گشت لهراسپ شاه
مر او را نشانند از بر تخت و گاه

(۸۹۰-۹۲/۶۴/۶)

نتیجه‌گیری

از جمع‌بندی مطالب ذکر شده و مقایسه تطبیقی آنها چنین برمی‌آید که گشتاسپ در متون کهن، مظهر شاه نیک معرفی شده است و شخصیتی پیراسته و مثبت دارد. او با ستایش ایزدان، از عنایات آنان برخوردار می‌شود و در امر دین‌گستری و مبارزه با دشمنان دین به موفقیت‌های بزرگی دست می‌یابد. ادامه داستان او که در سخن دقیقی و سپس شاهنامه فردوسی پی‌گرفته شده است، به صورت قابل ملاحظه‌ای با جنبه دینی وی فاصله می‌گیرد و نشانه‌هایی از سرپیچی و عدم پایبندی به تعالیم دین به چشم می‌خورد.

گشتاسپ در زیر پوشش دین، اندیشه استحکام پایه‌های سلطنت خود را دارد. تفاوت احوال اسفندیار با گشتاسپ در طلب پادشاهی این است که گشتاسپ علناً از

روزگار جوانی هوای سلطنت در سر داشت و لهراسپ چون بی‌رنج و زحمت، پادشاهی را از کیخسرو یافته بود، در واگذار کردن آن به گشتاسپ سخنگیری چندانی از خود نشان نداد و با مشاهده اشتیاق او، پس از مدتی تعلق به خواسته‌اش عمل کرد. چون گشتاسپ پس از رسیدن به پادشاهی به دین زرتشت گروید و قدرت دینی و دنیوی توأمان در او جمع شد و پشتیبانی معنوی زرتشت را نیز ضمیمه حکومت خود یافت، به هیچ عنوان تمایل نداشت که شرایط ایده‌آل خود را از دست بدهد، ولی اسفندیار از آغاز، سخنی از پادشاهی به میان نیاورده بود و در واقع، گشتاسپ با دادن وعده‌های مکرر که هدفش استفاده از نیروی اسفندیار برای دفع دشمنان بود، او را کم‌کم به پادشاهی علاقه‌مند کرده بود و اسفندیار، رسیدن به سلطنت را در حکم پاداش اعمال قهرمانی خود می‌دانست و به تدریج تمایل قدرت و حکومت در او ایجاد شده بود. شاید اگر گشتاسپ از ابتدا به او وعده شاهی نمی‌داد، این توقع در درونش ریشه نمی‌گرفت و او تمام اعمال خود را خالصانه و به نیت خدمت به دین و مملکت خود انجام می‌داد. اما چون گشتاسپ به وعده‌های مکرر خود عمل نکرد و اسفندیار هم در راه انجام دادن خواسته‌های گشتاسپ، بارها خطر را به جان خرید و از مهالک صعب گذشت، دیگر صبرش به پایان رسید و بر آن شد که اگر گشتاسپ بار دیگر خلف وعده کند، پادشاهی را با زور به دست آورد. پس از این مرحله بود که گشتاسپ با آگاهی یافتن از اندیشه اسفندیار، به صورت غیرمستقیم نقشه قتل او را کشید و به عنوان آخرین مأموریت، او را به جنگ رستم فرستاد. به علت وجود تناقض آشکار بین مطالب نقل شده راجع به گشتاسپ در متون دینی و غیردینی متقدم و پس از آن، سخن دقیقی و فردوسی نیازمند دلیل قانع‌کننده‌ای است. اگر به جهان بینی ایران، آنجا که سخن از سرنوشت‌های محتوم در میان است، نظری بیفکنیم، در می‌یابیم که انسان‌ها در زندگی خود، گاهی ناگزیر از نقش‌آفرینی در زمینه‌هایی هستند که با عقیده و منش آنان در تعارض است. مثلاً

گشتاسپ معتقد به دین، چگونه می‌تواند آشکارا تعالیم دین خود را که راستگویی و وفای به پیمان جزء مهم‌ترین آن‌هاست، زیر پا بگذارد و کمر به قتل فرزندی ببندد که از جهت دینی و دنیوی بر گردن او و کشورش حق بزرگی دارد. گذشته از اینها، گشتاسپ در متون دینی کهن، چنان وجهه و اعتباری دارد که بنابر اساطیر پایان جهان، مقام ارجمندی در رستاخیز خواهد داشت و در نوسازی جهان کارساز خواهد بود پس چگونه می‌تواند در زندگی دنیوی تا این اندازه زشت رفتار باشد؟ از سوی دیگر، قاتل اسفندیار یعنی رستم نیز بر سرنوشت خود آگاهی یافته است و می‌داند که مرگ اسفندیار برای او و خاندانش کوس تباهی را خواهد نواخت و با کشتن اسفندیار، ناخواسته تمام اهل و خانواده‌اش را به کام مرگ خواهد فرستاد، ولی در نهایت، این کار را می‌کند و در واقع از این مأموریت تلخ و تباه‌کننده گریزی نمی‌یابد. نکته قابل توجه در مورد سیر این داستان‌ها تا حصول نتیجه نهایی، ساختار طبیعی داستان‌های حماسی و اعمال ذوق از جانب سراینده‌گان آن‌هاست که مطلب را به گونه‌ای ساخته و پرداخته می‌کنند که ذهن خواننده با زنجیره‌ای به هم پیوسته از وقایع روبرو می‌شود و در نهایت، نتیجه‌ای را که مورد نظر سراینده است می‌گیرد. هنر سراینده‌گان داستان‌ها از جمله فردوسی در آنجا بیشتر نمودار می‌شود که شکاف بین آغاز و پایان زندگی یک فرد و سرنوشت محتوم او را به شیوه‌ای کاملاً طبیعی پر می‌سازند به گونه‌ای که خواننده معمولاً در صد ریشه‌یابی حوادث و علل وقوع آنها بر نمی‌آید و آنچه را که می‌خواند حقیقت می‌پندارد. گشتاسپ و رستم، هر دو در سخن فردوسی از این مقوله بر کنار نمانده‌اند و هر دو، نقش‌آفرین در مسئله‌ای شده‌اند که هاله‌ای از تناقض و ابهام در منش و اندیشه و رفتار گرداگرد نامشان کشیده است.

پی‌نوشتها

- ۱- درون یشتن: مراسم تقدیس و تبرک فدیه خورشتی (نقل از کتاب: سایه‌های شکار شده: ۹۳)
- ۲- عین ترجمه دکتر ماهیار نوابی به این صورت است:
 «۲۴- شهر (= کشور) آگاه (= ازد) کن اُ بیسپان (پیام بر، جارچی) آگاه کن که جز مغ مرد [ان] که آب و آتش بهرام یزند (= ستایند) اُ پهریزند (پرهیزند)، پس از ۱۰ تا ۸۰ سال هیچ مرد به خانه خویش بنماند.»
- ۳- شهریور: خشره ویریه = شهریارِ مطلوب، نقل از کتاب «شناخت اساطیر ایران»، هینلز، جان، ترجمه دکتر تفضلی: ۷۴
- ۴- عین ترجمه دکتر ماهیار نوابی:
 «۱۹- آنجا به آن بیشه تیه (= تهی) اُ مرغ زرتشتان که نه کوه برز (= بلند) است اُ نه ور (= دریاچه، مرداب) ژرف، بیک (= ولی) به آن دشت نیو اُ پیکان گزاری.
- ۵- عین ترجمه دکتر ماهیار نوابی:
 «اگر همه پسر [ان] اُ برادر [ان] اُ و اسپوران من کی گشتاسپ شاه اُ هوتوس ... همه بمیرند، پس من این دین ویژه مزدیسنا چنانکه از هر مزد پذیرفتم بنهلم.»

منابع

- آموزگار یگانه، ژاله؛ تفضلی، احمد. *اسطوره زندگی زردشت*، چ ۴، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۰
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹
- پورداد، ابراهیم. *گات‌ها (ترجمه و تفسیر)*، چ ۱، تهران: انتشارات اساطیر،

- پورداد، ابراهیم. *یشت‌ها (ترجمه و تفسیر)*، چ ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷
- جاماسب آسانا، *متون پهلوی*، گزارش سعید عریان. چ ۱، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱
- دادگی، فرنبغ، *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، چ ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰
- روایت پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷
- زاد سپرم، جوان جم. *گزیده‌های زاد سپرم*، ترجمه محمدتقی راشد محصل، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶
- سرکاراتی، بهمن. *سایه‌های شکار شده (مجموعه مقالات)*، چ ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸
- صفا، ذبیح‌الله. *حماسه‌سرایی در ایران*، چ ۲، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۸
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چ ۶، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲
- کریستن سن، آرتو امانوئل. *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱
- کوورجی کویاجی، *جهانگیر. بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، چ ۱، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰
- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار یگانه، چ ۳، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰
- یادگار زریران*، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، چ ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴